

مارک تواین
فیل سفید گمشده
ترجمه هانیه رجبی



بنگاه ترجمه و نشر
کتاب پارسه

مهم‌ترین دو روز زندگی ات عبارتند از: روزی که
به دنیا آمدی و روزی که فهمیدی چرا!
مارک تواین

فهرست

۹	فیل سفید گمشده
۵۵	قصهٔ پسرک بدی که هیچ اتفاق بدی برایش رخ نداد
۶۳	قصهٔ پسرک خوبی که کامیاب نشد
۷۳	قورباغهٔ جهندهٔ معروف کالاوراس

فیل سفید گمشده

۱

داستان عجیب و غریبی که در ادامه می‌آید، از آنجا آغاز شد که با یکی از کارکنان راه‌آهن آشنا شدم؛ آقای محترم با بیش از هفتاد سال سن که چهره مطبوع و موقرش و رفتار صمیمانه و خالصانه‌اش، مهر تردیدناپذیر صداقت را بر روی هر سخنی حک می‌کرد که از دهان وی خارج می‌شد. او گفت:

لابد می‌دانید مردم سیام^۱ چه احترامی برای فیل سفید سلطنتی قائل هستند. این فیل نزد پادشاهان موجودی مقدس محسوب می‌شد و جزو مایملک سلطنتی به حساب می‌آمد. در واقع، می‌شود گفت که از برخی لحاظ، حتی مقام و منزلتی بالاتر از پادشاهان داشتند و نه تنها مورد احترام بودند، بلکه پرستیده

1. Siam

می شدند. خوب، پنج سال پیش، میان بریتانیای کبیر و سیام از نظر سرحدات مشکلاتی پدید آمد.

بعد از مدت اندکی، مشخص شد که حق با بریتانیا بوده است. در نتیجه غرامت مشخص شده به سرعت پرداخت شد و نماینده انگلستان هم طی بیانیه‌ای اعلام کرد که زمینه رضایت کشورش فراهم آمده است و گذشته باید فراموش شود. این بیانیه خیال پادشاه سیام را راحت کرد؛ بخشی به واسطه اینکه آن را نوعی حق شناسی در نظر گرفت و شاید بخشی هم به این دلیل که اطمینان یافت انگلستان به هیچ وجه از او ناخشنود نیست. به همین دلیل دوست داشت که برای ملکه هدیه‌ای بفرستد؛ تنها راه مطمئن فرو نشاندن یک دشمنی، طبق طرز تفکر شرقی.

هدیه مورد نظر باید نه تنها شاهانه، بلکه مافوق شاهانه باشد. بنابراین چه تحفه دیگری جز فیل سفید می توانست چنین مشخصاتی داشته باشد؟ به دلیل جایگاه من در ساختار اداری هند، آن‌ها به طرز عجیب و غریبی فکر می کردند شایسته انتقال این پیشکش نزد ملکه هستم. یک کشتی مجهز برای من، خدمتکارانم، صاحب منصبان و خدمه فیل آماده شده بود. در موعد مقرر، به بندرگاه نیویورک رسیدیم و همراه با محموله

سلطنتی، در منزلی تحسین برانگیز در جرسی سیتی^۱ رحل اقامت افکندیم. ضروری بود که پیش از ادامه سفر و برای حصول اطمینان از سلامتی حیوان، اندکی در آنجا بمانیم. طی دو هفته بعد، همه چیز به خوبی پیش می‌رفت... و شد نباید آنچه می‌شد. فیل سفید را دزدیده بودند! نیمه شب احضار و از این اتفاق هولناک آگاه شدم. برای چند لحظه، از شدت وحشت و نگرانی، خودم را کاملاً باخته بودم؛ درمانده شده بودم. کمی بعد آرام‌تر شدم و قوای ذهنی خود را جمع کردم. خیلی سریع دست به کار شدم - در واقع انسان عاقل در چنین حالتی فقط باید یک کار انجام دهد. رفتم به نیویورک و پلیسی را پیدا کردم تا مرا به مرکز فرماندهی کارآگاهان پلیس ببرد. خوشبختانه به موقع رسیدم، اگرچه رئیس پلیس مشهور، سربازرس بلانت^۲، در حال رفتن به خانه‌اش بود. او مردی بود با قامتی متوسط و ریزنقش و هنگامی که به فکر فرو می‌رفت، به ابرو گره می‌انداخت و با حالتی فکورانانه، با انگشت برپیشانی‌اش ضربه می‌زد، جوری که به آدم القا می‌کرد گویی در کنار انسانی نامتعارف ایستاده است. همین ریخت و قیافه‌اش به من قوت قلب می‌داد و امیدوارم

1. Jersey City

2. Blunt

می‌کرد. برایش مایه‌ها را شرح دادم. توضیحاتم به هیچ وجه سبب سراسیمگی بلانت نشد. هیچ نشانه‌ی مشهودی در صورت خونسرد و سنگی‌اش بروز نکرد. انگار که به او گفته بودم سگم را دزدیده‌اند. اشاره کرد که بنشینم و به آرامی گفت: «لطفاً اجازه بدید چند لحظه فکر کنم.»

سپس بلانت پشت میز کارش نشست و سرش را میان دستانش گرفت. انتهای سالن چند کارمند مشغول کار بودند؛ خش خش قلم زدن آن‌ها تنها صدایی بود که در خلال شش هفته دقیقاً بعد شنیدم. در تمام این مدت، سربازرس پشت میزش غرق فکر نشسته بود. نهایتاً سرش را بلند کرد. خطوطی در چهره‌اش نمایان شده بود که نشان می‌داد مغزش کار خود را کرده و نقشه‌اش آماده است. با صدایی آرام و گیرا گفت: «این یه پرونده معمولی نیست. هر قدمی باید با احتیاط برداشته بشه؛ قبل از اقدام به هر کاری باید نسبت به تمام جوانب آن مطمئن باشیم. محرمانه بودن موضوع را هم در نظر داشته باشید - محرمانه بودن عمیق و مطلق. درباره‌ی موضوع با کسی صحبت نکنید. حتی با خبرنگارها. بسیاری‌اشون به من. خودم حواسم هست تا فقط چیزهایی رو بفهمند که خودم می‌خوان دستگیرشون بشه.» دکمه زنگ روی